

## توجه توجه توجه --- خطر

ویروس

Warning: Virus!

ویژه نامه‌ی  
ژاله اصفهانی

- \* زیست نامه‌ی ژاله اصفهانی
- \* ژاله اصفهانی: آواز خدایان
- \* ژاله اصفهانی: نیما پوشیج و شہامت نوآورانه اش
- \* گفتگوی ادبیات و فرهنگ با ژاله اصفهانی
- \* مانی: ژاله اصفهانی، میان دو آرمان‌شهر
- \* که هر پیروزی اول آرزو بود

## داستان و در باره‌ی داستان

نوشین شاهرخی: یاد یاد  
نوشین شاهرخی: دلم از بزرگی این  
کمون گرفته است!  
میرزا آقا عسگری (مانی): خشت و  
خاکستر (جلد نخست، بخش دوم)  
سعید توکل: داستان نا تمام

## گفتمان‌ها

جلیل دوستخواه: از مو تا پیچش مو  
جلیل دوستخواه: پندار پروری و  
گزافه گویی یا...  
میرزا آقا عسگری (مانی): دوستان  
ما، دشمنان ما  
پاسخ مانی به آقای دوستخواه: «  
نگفتمت مرو آنجا که آشناست منم؟!»

## طنز

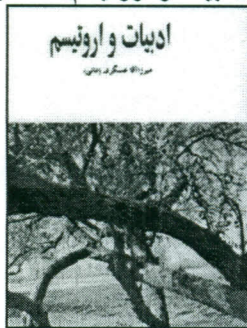
خسرو باقرپور: نصیحتی به آقازاده‌ی  
یک الاغ!  
مقدم: کشکول مقدم  
سیروس صادقی: نطق‌های ملاحسنی  
(بخش نخست)  
یاور استوار: ماشه و انگشت  
یاور استوار: تو و دیگران

## آذری

سیف الدین حاتملوی: اطلاعیه  
باش ساغلیغی

شعر امروز  
علی قائم مقامی (مطرب): کاروان  
عمر  
آرش رادمنش: تکانه  
بیژن فارسی: رویا  
فرامرز سلیمانی: می مانی  
ولفگانگ پورشرت: فریاد کن نه!  
ترجمه: مانی  
محمد علی شاکر: دو شعر  
قاسم امیری: رقص  
زردشت: گاتاهای اشو زردشت  
زیبا کرباسی: "حوریه" بر خواب‌های  
"حوریه"

رویدادهای فرهنگی و ادبی  
برخی از رویدادهای ادبی و فرهنگی  
دو سوی پلک تماشا  
کتاب «ادبیات و ارونیسم» منتشر شد.



نامه‌های شما، نامه‌های ما  
نامه‌هایی از: رحیمیان/نوری علا/  
رنجبر ایرانی/نژاد/و...

«ادبیات و فرهنگ» از نویسندگان، شاعران، پژوهشگران و خبرنگارانی که مایلند به تحریریه‌ی ما بپیوندند استقبال می‌کند.

برای پیوستن به کادر تحریریه‌ی ادبیات و فرهنگ با نشانی زیر تماس بگیرید: [asgari@mani-poesie.de](mailto:asgari@mani-poesie.de)

برای پیوستن به کادر فنی ما با نشانی زیر تماس بگیرید: [kamran@mani-poesie.de](mailto:kamran@mani-poesie.de)

شماره آینده «ادبیات و فرهنگ» در تاریخ؟ اوت ۲۰۰۲ منتشر می‌شود!

توجه: ادبیات و فرهنگ از چاپ مطالبی که همزمان برای چند نشریه اینترنتی و مکتوب ارسال می‌شوند معذور است!  
توجه: بازچاپ هریک از مطالب ادبیات و فرهنگ، تنها با ذکر مأخذ و نشانی اینترنتی ما [www.mani-poesie.de](http://www.mani-poesie.de) مجاز است!

نکته‌ی مهم: چاپ مطالب در ادبیات و فرهنگ نمودار آراء نویسندگان آنهاست!



## زیست نامه‌ی ژاله اصفهانی شاعر، زاده‌ی ایران، ساکن لندن

سال ۱۳۰۰ در اصفهان، خیابان شیخ بهائی، کوچه‌ی مجلسی، به‌نیامد. نام پدر ابو القاسم. نام مادر منور.

تحصیل در دبیرستان بهشت آئین، اصفهان.  
شعرگویی از هفت سالگی برای عروسک‌ها. نخستین غزل در سیزده سالگی. شعرهای دوران دبیرستان در روزنامه‌های سینتا، الحگر و باختر امروز چاپ شده است.  
پس از پایان دبیرستان بهشت آئین خدمت در بانک ملی ایران در اصفهان و سپس در تهران.  
سال ۱۳۲۲ چاپ نخستین مجموعه‌ی شعر به‌نام: گل‌های خود رو در چاپخانه‌ی بانک ملی ایران، تهران.

گذراندن پیش دانشگاه در دبیرستان نوربخش، در تهران. پذیرش در دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه تهران سال ۱۳۲۵.

شرکت و شعر خوانی در نخستین کنگره‌ی نویسندگان ایران در تیر ماه سال ۱۳۲۵.  
سال ۱۳۲۵ سفر به تبریز به منظور از دواج با افسر نیروی هوایی، شمس‌الدین بدیع تبریزی (بعداً اقتصاد، پژوهشگر و مترجم).

سال ۱۳۲۵ مهاجرت به اتحاد شوروی پیشین. زندگی در باکو. فراگیری زبان‌های ترکی و روسی.  
تحصیل در دانشگاه دولتی آذربایجان و اخذ لیسانس در رشته‌ی ادبیات. دو فرزند آنان: بیژن، متولد ۱۳۲۷، مهندس توب آهن از دانشگاه مسکو و دارنده‌ی لیسانس روان‌شناسی از دانشگاه سن پترزبورگ. مهرداد، متولد ۱۳۳۳، مهندس ساختمان و موسیقی‌دان.

در سال ۱۹۵۴ سفر به مسکو و تحصیل در دانشگاه دولتی لامانوسوف (Lamansov). نگارش تیز دکتری را در باره‌ی زندگی و آثار ملک‌الشعرای بهار. دریافت عنوان دکترا در ادبیات در سال ۱۹۵۹.  
از سال ۱۹۶۰ تا ۱۹۸۰ کار پژوهش ادبی در آکادمی علوم، انستیتوت ادبیات جهانی به‌نام مارکسیم گورکی، در مسکو.

نگارش آثاری از جمله:

- نیما یوشیج پدر شعر نو که به زبان روسی چاپ شد.  
 شعر نو چیست بررسی تحقیقی و تطبیقی آثار شاعران ایران، افغانستان و تاجیکستان  
 رساله‌ی عارف قزوینی- شعر و موسیقی مبارزش.  
 برگردان چند نمایش نامه از زبان آذری به فارسی.  
 ترجمه‌ی هزار بیت از شعر های شاعران کلاسیک و معاصر آذربایجان به شعر فارسی.  
 گزینش اشعار سخنوران نوآور ایران برای برگردان و چاپ به شعر روسی.  
 ایراد سخنرانی های متعدد در کنگره ها و کنفرانس های ادبی بین‌المللی.  
 (هیچ يك از این نوشتار ها به زبان فارسی چاپ نشده است)  
 بیست مجموعه برگردان شعر های ژاله به شعر روسی، آذری و زبان های دیگر ملل شوروی پیشین.  
 هفت دفتر از شعر ها به خط فارسی، سیرلیک در تاجیکستان چاپ و منتشر شده است.  
 ترجمه و نشر اشعار ژاله به زبان چک توسط پروفیسور ایرژی بچکا و نیز توسط محمد ملا کریم به  
 زبان‌های عربی و کردی.  
 یکی از منظومه‌های دراماتیک ژاله به شکل اپرا در سال ۱۹۵۹-۱۹۶۰ در صحنه‌ی اپرا- باله به نام  
 صدرالدین عینی، در تاجیکستان، اجرا شده است.  
 سال ۱۹۶۵ مجموعه‌ی شعر های ژاله به نام: زنده رود، در مسکو انتشار یافت که مولف را در ایران  
 ممنوع‌القلم کرد.  
 سال ۱۳۵۸ مجموعه‌ی زنده رود در تهران تجدید چاپ شد.  
 سال ۱۳۵۸ دفتر شعر ها به نام: نقش جهان در مسکو چاپ و منتشر شد.  
 مهر ماه سال ۱۳۵۹ بازگشت به ایران (در شب آغاز جنگ ایران و عراق)  
 سال ۱۳۶۰ انتشار مجموعه‌ی اشعار به نام: اگر هزار قلم داشتم، در تهران.  
 از سال ۱۹۸۲ (۱۳۶۰) زندگی در لندن و انتشار کتاب های زیر:  
 ۱۳۶۲، البرز بی شکست، لندن.  
 ۱۳۶۵، ای باد شرطه، لندن.  
 ۱۳۶۵، تجدید چاپ البرز بی شکست در نیویورک.  
 ۱۳۶۶، هر گلی بوئی دارد، لندن. ترجمه‌ی آثار شاعران روس و ملل دیگر شوروی پیشین.  
 ۱۳۷۱، خروش خاموشی، سوئد. گزینیه‌ی شعر ها.  
 ۱۳۷۳، سرود جنگل، لندن. گزینیه‌ی شعر ها.  
 ۱۳۷۵، ترنم پرواز، لندن.  
 ۱۳۷۶، موج در موج، تهران.  
 ۱۳۷۹، سایه‌ی سال ها، آلمان. که سرگذشت ژاله به قلم اوست.

## ژاله اصفهانی

## نیما یوشیج و شهامت نو آورانه‌اش

«خانه‌ی نیما، پدر شعر نو ایران  
در روستای یوش به هدف  
نگهداری مدارك و آثار زندگی  
این شاعر گرانقدر به گنجینه  
«موزه» تبدیل می‌شود»  
«روزنامه‌ها»

تهران، چند روزی از برگزاری «نخستین کنگره‌ی نویسندگان ایران» می‌گذشت (تیر ماه ۱۳۲۵)، يك شب مردی که، در نخستین نظر، گویی سرش نیمی از پیکرش بود، با پیشانی بسیار بلند و نگاهی گرم گشت جهان‌های دیگر، بر لبه‌ی نیمکت کنار اتاق نشسته بود و متین و مهربان حرف می‌زد: «بله. شما که تازه از اصفهان آمده‌اید حق دارید مرا شناسید. تهرانی‌ها هم مرا نمی‌شناسند. هر کس هم بشناسد، دوستام نمی‌دارد. حتا اذیتام می‌کند. شما در کنگره دیدید که علیه من شعر خواندند. که چنین باشد. چندی پیش يك جهان‌گرد فرانسوی که با شعر من آشنائی داشت از ایران برگشت و در یکی از روزنامه‌های پاریس نوشت: اشتیاق داشتم نیما یوشیج، این شاعر نو آور را ببینم و دسته‌گلی به او هدیه کنم، اما افسوس از هر کس سراغ گرفتیم نیما را نمی‌شناخت.»

اری آن روز ژاله‌ی جوان - میزبان این شاعر بزرگ - او را نمی‌شناخت، تا مدتی دیگر که در اداره‌ی خارجی بانك مرکزی ایران در کنار خانم عالیه جهانگیر سرگرم کار شد. این بانوی محزون مودب که ماشین نویسی با سن او همخوانی نداشت، از خویشان نزدیک ادیب انقلابی، میزا جهانگیر خان، مدیر روزنامه‌ی صور اسرافیل بود - مرد میهن پرستی که به‌انگیزه‌ی افکار آزادی خواهی در دوران مشروطیت به امر محمد علی شاه، سرش را بریدند - و هم رزم‌اش علامه علی اکبر دهخدا مرثیه‌ی مشهور «مرغ سحر» را به یاد او سرود: ای مرغ سحر چو این شب تار / بگذشت ز سر سیاه‌کاری / ... یاد آر ز شمع مرده، یاد آر ...

عالیه جهانگیر گه‌گاه که از ساعت‌ها کار خسته می‌شد، زیر لب با ژاله درد دل می‌کرد: «نیما اصولاً مرد عجیب ناسازگاری است. هر چه به او می‌گویم آخر چرا این کارها را می‌کند، به خرج‌اش نمی‌رود. مثلاً توی يك اداره کار می‌کرد. وقتی رئیس آمریکائی میان اتاق دست‌هایش را می‌کرد توی جیب و سوت می‌زد و راه می‌رفت، نیما هم حرکات او را پشت سرش تکرار می‌کرد و کارمندان می‌خندیدند. البته رئیس او را اخراج می‌کرد تا این که در اداره‌ی دیگری، روی يك صفحه کاغذ تعدادی جمجمه نقاشی می‌کرد و يك چکمه روی آن‌ها می‌گذاشت و می‌نوشت «ملت و دولت» و عکس را می‌زد بالای میز کارش. البته از آن جا هم بیرون‌اش می‌کردند و فردا باز توی خانه بی‌کار می‌ماند و با تنگدستی. آن وقت بود که برای بقال سر کوچه زردچوبه پاك می‌کرد و مزد مختصری می‌گرفت و شعر می‌گفت و شعر می‌گفت. گاهی هم برای من شعر هایش را می‌خواند. مثلاً «به‌زن‌ام عالیه گفتم برخیز! ... تا آخر» من خوشام می‌آمد. ما همدیگر را می‌خواستیم. یادم است در دوران نامزدی نیما اجازه نداشت بیاید خانه‌ی ما. می‌دانید چکار می‌کرد؟ شبانه از دیوار خانه‌ی ما می‌پرید پائین. داد و فریاد آید دزد، آید دزد، بلند می‌شد و نیما را بیرون می‌کردند. چند شب بعد باز این کار را تکرار می‌کرد. بیچاره شوهرم به‌تمام معنا مرد پاك روستائی است که با این جنه‌ی لاغر شبانه روز قلم می‌زند و کار می‌کند و کسی هم قدرش را نمی‌داند. حتا مسخره‌اش می‌کنند. می‌گویند نیما دیوانه است. هر چه می‌گویم آخر مرد! به‌فکر خودت و «شرآگیم» خردسال‌مان باش. می‌گویند «عالیه‌ی عزیزم صبر کن. روزی می‌آید که مردم پایتخت در دو سوی خیابان‌ها برای تماشای کالسکه‌ی گل آذین که من و تو توی آن نشسته‌ایم صف می‌کشند و بر سر و روی‌مان گل می‌افشانند و

ترا نشان می‌دهند که این زن شاعر است.» البته این خیالیافی‌ها ترا خوشحال نمی‌کند. اما شادم که نیما را ماش درست است و مردم قدر او را خواهند شناخت.»  
ژاله خیلی زود دیگر خانم جهانگیر را ندید و پچپچه‌های او را نشنید. اما يك بار دیگر همان بزرگ مردی که گوئی سرش نیمی از پیکرش بود، با پیشانی بلند بلند، این بار هم بر لبه‌ی نیمکت خانه‌ی بسیار ساده‌ی یوشیجی خود نشسته بود. نیما عکس‌های شاعران را که بر دیوار اتاق‌اش آویزان بود به مهمان جوان‌اش نشان می‌داد: این تومانیان، شاعر بزرگ ارمنی است. این پوشکین است. این... و آن عکس...

آری ژاله دیگر نیما یوشیج را هم ندید. خود او ورپرید و پس از سال‌ها در دانشگاه مسکو «افسانه» به دست‌اش رسید: «ای فسانه، فسانه، فسانه / ای خدنگ ترا من نشانه / ای علاج دل، ای داروی درد / همراه باده‌های شبانه / با من خسته دل در چه کاری؟»

«افسانه» ژاله را برای همیشه افسون کرد. او شعر‌های نیما یوشیج را با شوق عاشقانه خواند و خواند. با نظرات و اندیشه‌های نو آورانه‌ی نیما در «ارزش احساسات»، «دو نامه» و «حرف‌های همسایه» آشنا شد و رساله‌ی «نیما یوشیج، پدر شعر نو» را نوشت و به زبان روسی به چاپ رساند.

این نخستین اثری بود که در باره‌ی نیما در شوروی پیشین انتشار یافت و جای شگفتی است که نیما مدت‌ها پس از پیروان او توسط شاعر نوپرداز ایران، در افغانستان و تاجیکستان شناخته شد.

امروز نام نیمای نو آور همراه شعر فارسی در سراسر جهان می‌گردد و می‌درخشد. چه پر شکوه و شادی آور است دیدار گنجینه «موزه» ماندگار نیما - زیارت‌گه شیفتگان شعر. تقدیم به شاعر بزرگ روزگار ما، نیما یوشیج.

=====

## مانی

ژاله اصفهانی، میان دو آرماتشهر

منقدان، بنویسید هر چه می خواهید

ولی نگویید این را،

که ژاله ترک وطن کرد.

بسا کسا، ز وطن دور و در وطن هستند

بسا که در وطن استند، از وطن دوران.

نیریزی بگفت ص 77

وقتی با نام و آفریده های شاعری شناخته شده جافتاد و برومی شوم که سبک و سیاق کارش را شناسانده است، نخستین پرسشی که بر ایم پیش می آید این است: اگر اونمی سرود، شعر پارسی بدون سروده های او چیزی کمی داشت؟ آیا می شود شعر امروز ایران را بدون نیما، شاملو، فروغ، آنتشی یا اخوان به تصور آورد؟ اگر ده هاشاعری که سرودند و بسیار هم سرودند، ولی تاثیر چندانی در روند رشد شعری ما و هنایش گسترده ای در دل و ذهن خوانندگان شعر پارسی نداشته اند، نمی سرودند نمی نوشتند، معماری شعر امروز مادچار کمبود می بود؟ آیا این پرسش سنجش و ملاکی برای داور ی پیرامون کیفیت و ارزش شعر شاعران در میان نمی نهد؟ مهدی سهیلی شعر سنتی ایران را خوب می شناخت و حجم وسیعی از آن را در حافظه داشت.

او چندین مجموعه از شعر های اش را هم نشر داد، امانقش و تاثیر او در شعر هم روزگار ما چه انداز بود؟ آفرینش شعر، در نخستین گام، امری شخصی است. امانتتشر کردن آن در واقع وارد شدن به میدانی است که در یک سوی آن فردوسی و حافظ و رودکی، و در سوی دیگرش، نیما و شاملو و همانندانشان ایستاده اند. شاعر با حضور در میدان ادبیات معر خود را به سنجش و داور ی می گذارد. از آن پس، هر کسی اختیار دارد با معیار های شناخته شده ی شعر ی در ایران و جهان، و با سلیقه ی شخصی خود شاعر و شعر های اش را ارزیابی کند. این ارزیابی به خودی خود در ذهن خواننده صورت می گیرد فارغ از این که بیان شود یا نه. این داور ی سپهر ی و فروغ را در جایی حذف ناشدنی در جغرافیای شعری می نشاند و سهیلی و همانندانش را از این جغرافیای ادبی حذف می کند.

ارزیابی کار شناسان در باره ی سروده های این یا آن شاعر موضوع بعدی است. پس از آن که شاعری اثباتی نفی شد، چونی ها و چسانی آفریده هایش مورد ارزیابی کار شناسان ادبی قرار می گیرد. بنابراین پیش از هر چیز یافتن و دیدن یک شاعر در جغرافیای شعر است. نخستین معیار همین است. می توان بر یک یا چند شعر از یک شاعر انگشت گذاشت که ماندنی بوده، هستند و یا خواهند بود. اما میزان تاثیر گذار ی یک شاعر بر تکامل شعری یک زبان و در جریان زمان اهمیت فزاینده دارد. حافظ با ده ها غزل ناب اش از دلی به دلی و از زمانی به زمانی دیگر می رود. حافظ شعرش، در همه ی دور ان ها و در میان بسیار ان جریان ادبی، جریان فکری و عاطفی ایجاد می کند. لذا او ستاره ی درشتی در کهکشان پر ستاره ی شعر فارسی است. در کهکشانی که بسیاری از ستاره های کم سوی اش مرده اند، گرچه هنوز و اسپین تابش های زمان حیاتشان، به صورت نامی، یادی، بی تی

و یاد کتاب های تذکره ی شاعران و تاریخ ادبیات به ما می رسند. از این منظر به شاعران جا افتاده ای بنگریم

به گستره ی شعر و فکر خود را تا حد زیادی نشان داده اند. و شاعرانی تثبیت شده به شمار می آیند. و به

دور از داور ی های شتابناک بپرسیم دوام کدامیک از شاعران هم روزگار ما بر جریده ی عالم ثبت شد

می شود و کدامیک از آن ها از دل بروند چو از دید بروند؟

از این پیش نوشتار در می گذرمتا شعر ژاله ی اصفهانی را از منظر دیگر و با سنجشی دیگر نگاه کنم. ژاله

اصفهانی شاعری است در تبعید، امانه بر ای تبعید، بل که برای میهن اش. دلبستگی این بانوی حساس و نازک دل به

ایران چندان است که او پس از ده ها سال دوری از وطن و زیستن در فرهنگ اروپایی، کماکان نگاه به گذشته، به ایرا

و سر نوشت آن دارد. نگاه شعری او به ایران هم عاطفی است و هم اجتماعی. عاطفی است، آنجا که وی به رود و

کومو گیاه، به طبیعت و شهر های ایران می نگرند و اجتماعی است، آنجا که با سر نوشت اجتماعی

و وضعیت سیاسی ایران رویارو می گردد:

بُتِ گلی، بست زین، چو هربت دیگر  
 خال پینر بود  
 لبك آنچه جاوید است  
 وجود مردم و تاریخ و رزم امید است.  
 و من وطن را با این چهار دارم دوست.

وطن، دو چشمو دو فرزندمن، نثار تباد  
 شکو هندی و شادی همیشه پارت باد.  
 الورز بی شکست ص ۱۱۹

تاثیر مناظر ز ادبومی ایران بر ژاله ی کوك، نوجوان و جوان چندهمه ی پیش به انداز ه ای صمیق است  
 کوی حتا اگر چهل یا پنجاه سال بعد در شهر رم باشدو مناظر آن جا را توصیف کند، در پایان، عاطفه و خیالش به  
 ایران می پیوندد، و اهی جانسونز و حسرت بار از دل بر می آورد:

ایتالیا  
 ای شاهکار نغمه ها  
 ای سرزمین آفتابی،  
 از یادیدار تو شادم  
 زیر آتو ایران مرا آری به یادم.  
 با مردم پر رنج و رزمش  
 با مردم خون گریز حر ف هنر مند  
 با شعر و قهر هفگش که یاشد جاودانه.  
 الورز صص ۱۱۹

چنین به نظر می رسد که ژاله کمتر توانسته است از زیبایی جهان در غیاب میهن اش لذت ببرد.  
 نوستالژی دیر دناکی ک شاعر او را در خود پیچیده مانع بوده است تا او از زندگی خود و زیستگاه های پیر و نمرز ی اش  
 کام بگیرد. شکست های سیاسی، شعر او را مهمترین افسوس و دریغ می کند. و دور بودن از میهنی که دیگر  
 همان میهن ترنک شده در هنگام مهاجرت او نیست، شعرو ی را اغبار آلود و خاکستر می نماید.  
 ژاله هر جا که نگاهی عاطفی به ایران دارد، در جستجوی شهری گمشده است. و هر جا که  
 نگاهی اجتماعی دارد، در جستجوی شهری آمان شهر ی در آینده است:

در پس آن کوهای دور تناور  
 دور تر، آنسوی ابرها و افق ها  
 در دل پر راز آن ستاره شب خیز،  
 دور تر آنجا که هیچ آب و هوا نیست  
 هست فضاها که در تصور ما نیست.

...  
 چون بپذیرم که زندگی و زمانه  
 منحصر ساگان روز مین است؟

...  
 بعد از صد ها هزار سال من و تو  
 روی پر و بال شعله های خروشان  
 چون تو پرتنه، پرتنه های طلایی  
 آزاد از رنج بی خبر ز جدائی،  
 شاید در بی کرانه ی ابدیت  
 را را دیدار هست و نیست قیامت.

در سال‌های نخست انقلاب ??? تعبير بهار آزادی‌ورد زبان همگان بود و ژاله نیز پس از سال‌ها دوری، به وطن برگشته بود. در این باره سرود هجود:

بهار تازه نفس آمد و پرستوها  
به سوی لانه‌ی خودشادمانه برگشتند  
پرندگان سفر کرده از گلستان‌ها  
برای ساختن آشیانه برگشتند.  
البرز... ص ۲۲

ژاله‌نگاهی به روز و امروز داشته، و از جنگ و برادرکشی و ستم بر روستاییان و زحمتکشان سروده است. اتفاقاً بیشتر این‌گونه شعرهای او در «البرز بی شکست» غنا و ژرفای شعرهای عاطفی او در کتاب «ترنم پرواز» را ندارند. و گذر زمان نمی‌تواند آن‌ها را در خود و با خود نگهدارد.

بهار مژده رسان، ای بهار مژده رسان،  
به بزم و سنگر آزادگان گل افشان باش.  
پیام تازه‌ی پیروزی و امید آور  
بر ای منتظران، بهترین بهار آن باشد.

از جستجوی شهری گمشده در گذشته هانوشتم. این، سرشت شعر بسیاری از شاعران برونمرزی ما است. کمتر کسی است که نداند شهر و زیست‌گانی که یکایک مادر پنجاه یابیبست سال پیش پشت سر نهاده‌ایم چندان دچار دگرگونی شده‌اند که با همان شهر امروزی یکی نیستند. شهرهای گمشده‌ی مادرزیر شهرهای تازه اما با همان نام و نشان دفن، یا توسط آن‌ها گوارده شده‌اند. دیگر از کوچه‌ها و محله‌های دور آن کودکی ماچندان چیز به همان نشانی و شکل نمانده است. آن کوچه‌ها و محله‌ها، باغ‌ها و کوچه‌ها باغ‌ها تنه‌دار ذهن ما به حیات خود ادامه می‌دهند. آن‌ها جایشان را به کوچه‌ها، خیابان‌ها و ساختمان‌های تازه ای‌داده‌اند. در نمونه ای دیگر، نیشابور که از قرن هفدهم همین نام را داشته، بارهادر گذر زمان و جنگ، ویران و بازسازی شده است. نیشابور ابوسعیدابی الخیر زیر نیشابور امروزی دفن و فراموش شده است. گرچه برخی نشانه‌ها و مکان‌ها، همچون رودها، کوه‌ها و برخی عمارات تاریخی بر جای خود مانده‌اند. وی مانند امامناظر پیرامون آن‌ها دستخوش تغییر و دگرگونی می‌شوند. لذا شاعر، اگر زمانی در از در مهاجرت و تبعیدمانده باشد، در نوستالوژی‌های اش از آدم‌ها، مناظر و مرایایی سخن می‌گوید که مرده نیست شده، و یا دگرگون گشته‌اند، و یا زیر مناظر بعدی دفن شده‌اند. جستجوی شهرهای گمشده‌ی هوده است. گذشته بر ای همیشه پشت زمان مانده است. و قابل بازگشت و باز یافت نیست. پس زاری و بی‌قراری بر ای از دست رفته‌ها، آزرده خویش و دیگران است. مگر آن که ارجاع شعر به این چیزها منظر فلسفی، اسطوره‌ای و عاطفی را بگشاید که خود آن چیزها دیگر اهمیت درجه اول نداشته باشند. بهانه ای باشند بر ای ایجاد یک طرح عاطفی، خیالی یا باستانگرایی. و گرنه زاری، دل‌تنگی بر ای مرده‌ها و دفن شده‌ها گریه‌ی از دل و اندیشه‌ی انسانی که امروز در عصر انفجار اطلاعات و تغییرات برق‌آسا می‌زید، سازنده، پذیر او گوار نیست.

نگاشفته‌ی ژاله به ایران را که‌نگاهی حقیقتاً بی‌ریا و بی‌شیله‌پيله، و دور از شوونیسم است باید دستود، و نیز در همان حال می‌توان پرسشی در برابر کارائی و کرامت آن نهاد. جستجوی آرمانشهر یا مدینه‌ی فاضله که ذهن هرزبینده و ذیشعور و درگیر آن است، ناشی از آرمان‌خواهی و آیندمگرایی کسانی است که جهان را در دوران خود به سامان نمی‌بینند. ذهن آدمی خود به خود در جستجوی بهشت است. در نزد اهل خرد، این بهشت، زمینی و این جهانی خواهد بود و در نزد اهل خرافه و دین، بهشتی است در دنیای دیگر و پس از مرگ. در واقع دین زدگان امیدی به رستگاری انسان درین دنیا ندارند و لذا تلاشی همبرای رستگاری این جهانی آدمی نمی‌کنند. دین، پیروان خود را به تن‌دادن به بسیار از بلاهای آسمانی و مظالم زمینی دعوت می‌کند. پنج‌بار زانو زدن روزانه در برابر خالق، زانو زدن و قربانی‌دادن در برابر معابد و مکان‌های مقدس و دینی، پیروی بی‌چون و چرای امت از خلیفه، رسول، امام و ولی فقیه یا فلان پیشنماز، همه و همه بر ای رسیدن به آسایش، رهایی، عدالت و آزادی در بهشتی الهی، آن هم در فراسوی واقعیت و هستی است.



...  
 بعد از صد هাজার سال من و تو  
 روی پر و بال شعله‌های خروشان  
 چون دو پرنده، پرنده‌های طلایی  
 آزاد از رنج بی‌خبر زجائی،  
 شاید در بی‌کرانه‌ی ابدیت  
 را را دیدار هست و نیست قیامت.

ترجمه: ص ۲۲

اما خردمندان و اندیشه‌مورزان دلبسته‌ی این جهان اند و می‌خواهند با کار و پژوهش و پیکار، بهشتی زمینی بر پای دارند که در آن مهر، آزادی، فراوانی و نعمت‌های مادی در دسترس همگان باشد. همه‌ی اینان، نهدرک، دریافت، تصور و تصویر یگانه‌ای از این بهشت دارند و نهره و روش و منش‌شان برای رسیدن به آن یکسان است. باشاره به غربی‌های نویسد:

اینها، تازه‌ی امروز و فردا ایند.  
 ماباز ندهی، دیروز و امروزیم.  
 اینها به طواف خورشید می‌روند.  
 ما، چله‌نشین قندیل و پیه‌سوزیم.

ترجمه: ص ۲۲

پیروان آیین مانی، مزدک و حسن صباح در ایران، تصور و روشی ویژه برای نیل به بهشت زمینی داشته‌اند و پیروان احزاب چپ و آنتی‌استی‌راهاکارها و تصویر دیگری از آن دارند. با این همه سرشت مشترک همه‌ی این‌ها اینجهمانی‌بودن، آیندمگرایی، پویش و کوشش برای برپایی این آرمان شهر است. این که این آرمان شهر چقدر تحقق‌پذیر است، امر دیگری است. ای بسا دنیای امروز ما با این همه پیشرفت و امکانات، همان بهشت انسان‌های هزار یا ده‌هزار سال پیش است که انسان‌درگیر سنگی، بیماری و بی‌خوئمانی و زودمرگی بودند. به‌باور من تصویر و نگره و نگرش علمی‌تصور آرمان شهر، هر چند که آمیزه‌ای از خیال و وهم با واقع باشد به ابزار برای مجتمع‌کردن انسان‌های آرزومند و سوءاستفاده‌از تجمع و تشکیلات آن‌ها در مقاصد سیاسی است. شاعر هوشمند از چنین دامی می‌گریزد. هر شاعر فرهیخته و آرمان‌خواهی باید آنقدر دانش و عاطفه و خیال داشته باشد که بتواند راهی هر چند باریک و تاریک اما بی‌غرضانه به آرمان شهر خود بگشاید و آن را بنمایاند. ضرورتی ندارد که افلاطون یا مارکس یا حسن صباح برای شاعر و هنرمند کاخ خیالی آرزوها را برپا کنند. و هنر و معرآنان را سوی جهت بدهند. افسوس خواری یک شاعر برای درختانی که بر اثر آلودگی هوا یا بر اثر تبه‌کاری انسان‌های می‌رند، همانا آرزو کردن جهانی است که در آن به‌بهداشت طبیعت بهاء داده می‌شود. آرمان شهر خود را، اندک‌اندک و قدمبه قدم می‌آفرینیم. و غریق رویاهای تحقق‌ناپذیر نمی‌شویم.

نکته‌ی درخور توجه در شعر کهن بانوی شعر نو ایران، تازه شده زبان او در تازه‌ترین مجموعه‌ی شعرش «ترنم پرواز» است. در این کتاب، ژاله از زبان شعر دهه‌ی ۲۰ و زبان زمانیک دهه‌ی ۴۰ می‌شود. اوزان نیمایی رانرم و نرم‌تری کند و در برخی از شعرها به شعر سپید و بی‌وزن می‌رسد. در ترنم پرواز، شعرها کوتاه‌تر، موجزتر، پاکیزه‌تر و امروزه‌تر شده‌اند. شاعر در این کتاب از امیدهای واهی، از سیاسی‌نویسی‌های مفرط و از زاری‌های سوزناک، دور و دورتر می‌شود. و شگفتا که این تحول و تغییر در سنین بالابرای وی اتفاق می‌افتد. آیامی‌توان این تغییر را حاصل هجوم میلیونی ایرانیان به خارج، مهاجرت ژاله از مسکو به لندن، در آمیخته‌گی او با ایرانیان نورسیده از ایران و همکاران ادبی تازه‌اند شده‌اش به بیرون مرز هادانست؟ می‌توان گمانه زد که اگر ژاله که نخستین شعر هایش را در نخستین کنگره‌ی شاعران و نویسندگان ایران، در حضور نیما و خانلری و بهار خواند به شوروی که جایگاه ایرانیان حزبی بود نمی‌رفت و در محیط اروپا که همه نوع ایرانی در آن همیشه حضور داشته‌است، حضور می‌داشت، شعرش امروز بسیار متفاوت‌تر از آن چیزی بود که تاکنون از او خوانده ایم و می‌خوانیم؟

## گفت وگویی ادبیات و فرهنگ با

### ژاله اصفهانی

منتقدان ادبی ما، بیشتر به نمایانند اندیشه‌ی خویش می‌پردازند تا به کار شاعر و نویسنده.

دوری ناگزیر و طولانی از زادگاه و زبان مادری برای شاعر از ار دهنده است.

شعر باز آفرین حالتی است در شنونده، که به شاعر هنگام سرایش دست داده است.

شاعر شاهد و، به‌گونه‌ای، شریک همه‌ی رویدادهای روزگار خود است. او نمی‌تواند نسبت به آن‌چه پیرامون وی، در کشور خود و در سراسر جهان، می‌گذرد بی‌توجه و بی‌تفاوت باشد.

شعر ما پینا و پنهان عاصی و معترض است. مسائل سیاسی- اجتماعی در نماد های گوناگون فریاد می‌زنند و شاعران همه ناخرسند و خشمگین‌اند.

دلم می‌خواست شاعر می‌ام از امروز آغاز می‌شد.

مانی: خانم اصفهانی شما حدود ۵۰ سال است در مقام یک شاعر دست به قلم دارید. آیا اگر یک بار دیگر زاده شوید دوست دارید دوباره شاعر باشید؟ چرا؟

ژاله اصفهانی: بر امر محال نقش بستن چرا؟

مانی: نگاه‌ی به‌گذشته، به کارنامه‌ی فرهنگی خود داشته باشید! از ژاله‌ی اصفهانی فاصله بگیرید و نگاه‌ی از سر سنجش و بازنگری و نقد به زندگی و آثار ژاله‌ی شاعر و نویسنده بیندازید! لطفا!

ژاله اصفهانی: ژاله از ۱۳ سالگی، که غزل نخستین خود را سرود، تا امروز همواره در شرایط گوناگون مهاجرت ناگزیر کوشیده تا فرصتی به دست آورد و بنویسد. و نوشته است. بسیار نوشته و پاره کرده و گاهی به چاپ رسانده و هر بار پس از انتشار دفتر شعری پشیمان شده که: این چه کاری بود کردی؟!

ژاله از ابتدا در اقلیم شعر بی‌پار و بی‌همزبان بوده. گاهی دلم برایش می‌سوزد. گاهی هم از او بدم می‌آید. زیرا به‌نظم مغرور و بی‌نیاز بی‌جهت است. نه به‌کسی رشک می‌برد و حسرت، نه از هیچ‌کس انتظار یاری و همکاری دارد. اما شگفت‌ترده دل‌خوش است که مردم با همه‌ی دوری‌ها دوست‌اش می‌دارند و همین انگیزه‌ی امیدواری و امید سرانی اوست. پاداش و خوشبختی شاعر ایرانی آن است که مردم ایران شعر دوست‌اند و هنر پرورند.

مانی: شما تحول شعر فارسی را از زمانی که در کنار نیما در کنگره‌ی شاعران و نویسندگان در سال ۱۳۲۵ شرکت داشتید تا به اکنون تجربه کرده‌اید. شما فراز و فرود شعر نو پارسی را دیدهاید و در آن سهیم بوده‌اید. این تحول را برای ما بگشایید! کجا بودهایم، به‌کجا رسیدهایم؟

ژاله اصفهانی: بله من عاشقانه مشاهده‌گر تحول شعر فارسی بوده و هستم. از سال ۱۳۲۵ که در

نخستین کنگره نویسنده‌گان ایران در تهران شرکت و شعر خوانی داشتیم، با نیما یوشیج آشنا شدم. پس از برگزاری کنگره، نیما به‌خانه‌اش دعوت کرد. با زندگی خصوصی نیما به وسیله همسر او، عالیبه جهانگیری، در بانگ ملی ایران، بیشتر آشنا شدم (در این باره جداگانه نوشته‌ام)

به نظر من آن چه نیما یوشیج در زمینه شعر فارسی انجام داد يك انقلاب بود، کم است اگر آن را تحول بنامیم. شهامت نوآوری نیما در خورشید سناش است. شوخی نیست ایستادن در برابر عظمت هزار و چند ساله شعر فارسی با آن همه جلال جهانگیرانه‌اش و ادعای این که کاربرد عروض و قافیه به رسم کهن به درد نیازمندی‌های امروز ما نمی‌خورد. با طنز گفت شعر تکراری و تقلیدی ما صدای يك نواخت و خسته‌کننده چرخ خیاطی را به‌گوش می‌رساند. نیما برای پدید آوردن صدای نوری موافق با خواسته‌های زمان وزن عروضی را در هم ریخت و از نو ساخت یا پیشنهاد ساختن داد.

جای خوشبختی است که گروه شاعران جوان تازه نفس نوآوری نیما را پذیرفتند و در اندک زمان دفترهای متعدد در شعر نو به چاپ رساندند. این ها ستاره‌هایی هستند که همزمان با هم و در کنار يك ديگر منظومه‌ی درخشان شعر فارسی سده بیستم ایران را پدید آوردند که چند سده تاریخ ادبیات ما در آن انتظار بود. آنها زیر پرچم شعر نوین آن زمان بعدا هر يك راه و رسم و سبك مشخص خویش را پیش گرفتند و بر شاعران جوان تاثیر گذار شدند که احمد شاملو شعر آزاد - خارج از وزن‌های عروضی را بنیان نهاد و رواج داد. اينك شاعران آزاد شده‌ی معاصر ما، در ایران و برون‌مرز، شتابان پیش می‌تازند و می‌آفرینند و امیدهای تازه می‌بخشند.

مانی: نقش خود شما در این تحول چه بوده است؟ آیا شما فقط یکی از شاعران نوپرداز بوده‌اید یا در تحول شعر نو در مقاطع گوناگون آن تاثیر داشته‌اید. خواهش دارم نگویید «این را باید ديگران بگویند!» ما دوست داریم نگاه و تجربه‌ی ژاله را به نقش ژاله‌ی شاعر - و از زبان خود او - بدانیم!

ژاله اصفهانی: ژاله در بحبوحه‌ی شکفتن شعر نیمه‌ای به ناگزیر از ایران دور شد. اما آن را پذیرفته بود و همراه خود برد و به دانشکده‌های شرق شناسی جمهوری‌های شوروی پیشین، و به ویژه به تاجیکستان، رساند. مقالات متعددی پیرامون شعر نو چیست، و حثا رساله‌ای به‌همین نام، نوشت و سپس به تحقیق و تطبیق شعر معاصر ایران، افغانستان و تاجیکستان، پرداخت و نوشته‌های خود را در مجله‌ی «شرق شرق» که بعدا «صدای شرق» نام گرفت در تاجیکستان به‌چاپ رساند و به این گفته‌ی منتقدان و شاعران آن زمان تاجیک دل خوش داشت که: «ابو القاسم لاهوتی ادبیات مشروطه را به تاجیکستان آورد و ژاله شعر نو را». اگر به‌طور کلی این نقشی نباشد در تحول شعر نو. ژاله سنایش انسان و تصویر طبیعت را مرکز و محور شعر خود قرار داد. یعنی شعر را از توصیف حالات درون شاعر به بیرون، به‌جامعه‌ی ایرانی و بشری برد، شاید در آن زمان بیش از ديگر همکاران.

مانی: در شعر و هنر، زن یا مرد بودن اهمیتی ثانوی دارد. با این همه، زن بودن شما در رشد و شهرت شما تاثیر مثبت داشته است یا منفی؟ چرا؟

ژاله اصفهانی: زن بودن نه چیزی به شعر ژاله افزوده و نه چیزی از آن کاسته است. او از آغاز شاعری، چنان استقلالی در خود احساس کرده که متوجه زن یا مرد بودن سراینده‌گان نشده است. شعر یا خوب است یا بد، یا شعر است یا شعر نیست. از هر که می‌خواهد باشد.

مانی: خانم اصفهانی، شما بی‌دریغ و از روی مهر، در باره‌ی چندین و چند شاعر خوب و متوسط و حتا بد، نقد و مطلب نوشته‌اید. اگر بخواهید بهترین نقد‌ها و نوشته‌ها را بر شعر ديگران، در کارنامه‌ی ادبی شما برای همیشه ثبت شود، از کدام نقدها نام می‌برید؟ چرا؟

ژاله اصفهانی: از سال ۱۹۶۰ تا کنون سرگرم پژوهش در شعر خردمان و ملت‌های ديگر هستم. روزی این شغل من بود. امروز سرگرمی‌ام شده یکی از کارهایم، چنانچه گفتم، تطبیق شعر نو در

ایران، افغانستان و تاجیکستان است، در ۳۰۰ صفحه‌ی چاپ نشده، که سال‌ها پیش مورد پذیرش نویسندگان و استادان دانشگاه‌های افغانستان و تاجیکستان قرار گرفت. در ۱۵ سال اخیر نیز پیرامون آثار شاعران زنده و رفته‌ی خودمان چیزهایی نوشته‌ام و سخنرانی‌هایی هم داشته‌ام که نمی‌دانم کام ماندنی اند.

مانی: به‌صفت تغییر زمانه، نوع روابط بین نسل‌های ادبی تغییر کرده است. نسل‌های پیشین همواره با دیدی احترام و تحسین به نسل‌های قبل از خود نگاه می‌کردند. اما در دوره‌ی ما، نسل‌های تازه‌تر، نگاهی نقادآمیز، نفی‌گرایانه و گاهی ویرانگر به‌نسل‌های قبل از خود دارند. شما چگونه به‌این پدیده نگاه می‌کنید؟

ژاله اصفهانی: طبیعی است که همواره نو جای‌کهنه را می‌گیرد و با تغییر زمان، سلیقه و جهان نگرانی‌ها نیز دگرگون می‌شوند. در نتیجه غالباً جوانان کار سالمندان را نمی‌پسندند. اما تغییر ناپذیر آن است که هر چیز واقعا ارزشمند و هر انسان و الای سودمند به زندگی جامعه‌ی بشری، در میان نسل امروز و نسل‌های آینده پایدار و مورد احترام خواهد بود.

مانی: بر کارهای شما بررسی‌های گوناگونی به زبان‌های گوناگون نوشته شده. با این همه، آنچه در باره‌ی شما بزرگان فارسی نوشته و منتشر شده، جامعیت ندارد. چرا مثلاً منتقدینی مانند آقایان برافنی، نوری‌علاء، دستغیب و... در باره‌ی کارنامه‌ی شعری شما اظهار نظر نکرده‌اند؟

ژاله اصفهانی: درست است که بسیار آن در باره‌ی ژاله و شعرش نوشته‌اند، که درود بر آنان. حالا اگر بزرگان فرهیخته‌ی مورد نظر شما چیزی نگفتند، باید ازشان برنجید؟

مانی: وضعیت نقد ادبی ایران را در مقایسه با کشورهای دیگر چگونه می‌بینید؟

ژاله اصفهانی: نقد ادبی ایران بسیار جوان و کم‌پیشینه است. اگر ما در پر تویی شعر هزار ساله‌مان سر آسمان داریم، در مورد نقد کمتر از صد سال نمی‌توانیم آن را همچون یک فن یا علم مشخص ادبی رشد یافته به‌شمار آریم.

منتقدان ادبی ما، بیشتر به نمایاندن اندیشه‌ی خویش می‌پردازند تا به کار شاعر و نویسنده، برای راه نمایی آگاهانه‌ی او. و شعر کنونی ما راستی نیازمند منتقدان آگاه است.

مانی: اقامت طولانی و اجباری شما در شوروی سابق چه تاثیر سازنده یا کاهنده‌ای در شعر شما داشته است؟ فکر می‌کنید اگر می‌توانستید همواره در ایران بمانید، سرنوشت شعر شما چیز دیگری می‌بود؟

ژاله اصفهانی: سرنوشت شعر من اگر همواره در ایران می‌بودم؟ هیچ نمی‌توانم بر آن چه پیش نیامده حکم بدهم. چه می‌دانم. تنها این را می‌توانم بگویم که دوره‌ی ناگزیر طولانی از زادگاه و زبان مادری برای شاعر از ار دهنده است. اما دنیای جادویی شعر هم آن توانایی را دارد که در نوسازی خویش و نوآفرینی، به شاعر یاری برساند. زندگی در اتحاد شوروی پیشین، به‌ویژه ده سال تحصیل در دانشگاه‌ها و بیست سال شغل در رشته‌ی ادبیات چیزی به ژاله آموخت تا بگوید: «شاد بودن هنر است - شاد کردن هنر و والا تر» و این شعر تا امروز هم در درون و بیرون ایران زنده مانده است.

ژاله از هنر و ادبیات روس و ملت‌های شوروی پیشین بسیار چیزها آموخت. شعرش به زبان‌های آنان ترجمه و منتشر شد. از احترام برخوردار بود و همواره نگاه و آمیزش به ایران.

مانی: گر ایش شما به شعر، به‌ویژه در فرم و زبان - تا حدی محافظه‌کارانه است. حرکت او انگار دی در شعر شما ندیدیم. علت‌اش چیست؟ اصولاً شما چه تعریفی از شعر او انگار د دارید؟

ژاله اصفهانی: واژگان محافظه‌کار و او انگار د، به‌نظر من، از فضای لطیف اثیری شعر بسیار

دوراند. اگرچه در غرب و در محافل ادبی به کار برده شده‌اند، هیچ شاعر واقعی هنگام سرودن و آفریدن به فکر این دو نیست. از سوی دیگر اگر هر شاعری بخواد، یا بکوشد، که پیشرو و واجد سبک و طریقه‌ی تازه‌ی شعر باشد، پس چه کسانی باید از او پیروی کنند. یعنی اگر همه او انگارد باشند چه بلشوی‌ی دنیای ادب را فرا خواهد گرفت.

من او انگار دی را در نور و نیروئی می‌بینم که از جان و ارگان، از شکل و مفهوم، از تخیل و تصویر شعر بیرون می‌ترود، برق یا اشک چشمان می‌شود، و دل و جان انسان‌ها را از عشق و آرمان و امید سرشار می‌کند.

بمغز من شعر نغمه‌ی روح است و ندای آزادی - اگر احساس و اندیشه‌های والا در بیان و زبان درست و زیبا به‌وسیله‌ی تصویرهای تازه‌ی شاعرانه به تجلی بنشینند، آن شعر موفق است، حال به هر شکل و فرمی که می‌خواهد باشد. به شیوه‌ی شعر نیمایی یا شعر آزاد خارج از وزن‌های متداول عروضی - یعنی شعر رایج امروز ایران.

شعر باید کاری بکند که کهر با با طلا، یعنی حس و اندیشه‌ی شنونده و خواننده را بر باید و به سوی خود جلب و جذب کند، او را لحظه‌ای یا لحظاتی از دنیای درون همیشه‌اش بیرون آرد و در اختیار یا در محاصره‌ی اعجاز شاعر قرار دهد و در آفاقی که او می‌خواهد به‌گردش آرد. شعر باز آفریدن حالتی است در شنونده، که به شاعر هنگام سرایش دست داده است. اگر چنین حالت پدید نیاید، آن سروده اثر گذار نبوده است.

شعر در هر حال باید زنده، زیبا، هیجان انگیز، شوق آور، و شور آفرین باشد. شعر آتشی است که ناگهان در دل و جان شاعر شعله می‌کشد و به وسیله‌ی و ارگان زیبا و گویا بیرون می‌ترود. بمغز من هیچ شاعر حقیقی بی شعر نمی‌گردد. این شعر است که او را آشکار می‌کند و وادار می‌کند که بنشیند و هستی بلورین مرابسان، مرابقیارین و نور ناقصم را بر دل‌ها و جان‌ها بر افشان و زندگی را، انسان را، و جهان را در خشان‌تر و زیباتر کن. این است راه تو، و وظیفه‌ی تویی شاعر.

من هرگز شعر را از این وظیفه و تعهد جدا نمی‌دانم - تعهد هنری - اجتماعی هنرمند. بگذار و اثره‌ی تعهد از رنگ‌های سیاسی - گروهی بیرون بیاید و معنا و مفهوم واقعی خود را به دست آرد. هیچ انسانی از پاری انسان‌های دیگر، و از اجتماعی که در آن زندگی می‌کند، بی‌نیاز نیست. او نیز نسبت به‌یگریگان خواه - ناخواه و ظایف و تعهداتی دارد. هنرمند، به‌عنوان یک فرد اجتماعی، دارای تعهد و رسالت ویژه‌ی هنر خویش است. شاعر شاهد و، به‌گونه‌ای، شریک همه‌ی رویدادهای روزگار خود است. او نمی‌تواند نسبت به‌آنچه پیرامون وی، در کشور خود و در سراسر جهان، می‌گذرد بی‌توجه و بی‌تفاوت باشد. صدای ستایش یا نکوهش، فریاد شادی یا غم یا اعتراض شاعر، به‌هر رنگ و آهنگی که هست، باید بلند شود و ژاله بیش از پنجاه سال است در این راه گام گذاشته و تا آخر ادامه خواهد داد. البته همراه او انگارد‌ها.

مانی: به شعر امروز برگردیم. آیا شما تفاوتی بین شعر جاری در ایران و شعر جاری در بیرون‌مرز می‌بینید؟ چه تفاوت‌هایی؟

ژاله اصفهانی: با این همه تناس انتشاراتی و اینترنتی بین شعر جاری ایران و بیرون‌مرز تفاوت چندانی نمی‌بینم. بمغز من شعر امروز ما پُر کار تر از پیش و فراوان تر شده و شمار شاعران جوان، مرد و زن، بسیار تر. شعر ما بیدار و پنهان عاصی و معترض است. مسائل سیاسی - اجتماعی در نمادهای گوناگون فریاد می‌زنند و شاعران همه ناخرسند و خشمگین‌اند. و این برای ادبیات معاصر ما تازگی ندارد. صد سال است اکثر شاعران ایران یا کشته می‌شوند یا زندانی یا تبعید و تهدید، یا این که گرفتار تنگ‌ستی‌اند. چون از دولت‌ها هیچ‌گونه پاری نمی‌بینند. یادمان نرفته که ملگالشعرای بهار، که روزی وزیر فرهنگ بود و همواره نماینده‌ی بزرگ فرهنگ و ادبیات عصر، برای مداوای بیماری سل وسیله نداشت و ناگزیر شد از سوئیس برگردد و بدون دارو و درمان در وطن‌اش از جهان برود. نیما پوشیج برای ادامه‌ی زندگی روزمره‌ی خود و خانواده‌اش گاهی برای بقا سر کوزه زردچوبه پالک می‌کرد. از آن زمان تا امروز شاعران ایران غالباً پول چاپ کتاب شعرشان را ندارند و نمی‌توانند سرودهای خودشان را به دست مردمی که دوست می‌دارند بسپارند. فقدان وسیله‌ی مناسب برای نوشتن و آفرین و انتشار، شاعران را خسته و دلگیر می‌کند و گمان نمی‌کنم در این مورد تفاوتی بین سخنوران داخل و خارج ایران باشد. من با استثناها کار ندارم و با

آنان که تشويق می‌شوند برای موضوع‌های سفارشی شعر بنویسند و جایزه بگیرند. از سوئی این را نمی‌توانم نگویم که بعضی شاعران در اثر بلا تکلیفی و سر به هوائی چنان شعر را از زندگی جدا می‌کنند که گویی به‌جای دفتر سروده هاشان دکان جواهر سازی از سنگ های ارزان می‌سازند. شاید این يك دلخوری سالمندان‌های است که باید ببخشید. زیرا باور و امید من آن است که شعر معاصر ایران، در درون و برون‌مرز، داناتر، شکوفاتر خواهد شد.

مانی: نمی‌پرسم بهترین شاعران موجود از نظر شما کدام ها هستند. اما می‌پرسم از نظر شما بهترین روندها و جریان‌های شعری موجود در ایران و برون‌مرز کدام ها هستند؟ بی‌گمان دلائل‌تان را هم بیان خواهید داشت.

ژاله اصفهانی: هر گلی بوئی دارد.

مانی: شما در لندن زندگی می‌کنید. شهری که چندین شاعر و نویسنده‌ی شناخته شده و نو آمده‌ی ایرانی هم در آنجا زندگی می‌کنند. از دور چنین به نظر می‌رسد که اغلب این همکاران ما با هم سر ناسازگاری دارند. برخی مقالات و نوشته‌هایی که از این همکاران در نشریات چاپ می‌شود حکایت از فضائی مسموم دارند. خوشبختانه شما از این درگیری‌ها به‌دور مانده‌اید، ولی ناظر آن ها بوده و هستید. علت این ناسازگاری‌ها را چه می‌بینید؟

ژاله اصفهانی: انگیزی ناسازگاری برخی از سخنوران و همکاران مقیم لندن را فضای مسموم نمی‌دانم، تنگی فضای ادبی خودمان، یعنی دوری از مردمی که به مقیاس وطن به‌زبان آن‌ها شعر می‌گوئیم. البته بعضی تنگ نظری‌ها و رقابت‌ها هم به‌میان می‌آید که از بین می‌رود. سخت نباید گرفت.

مانی: هر يك از ما روزی این جهان را ترك خواهد کرد. من برای شما عمری طولانی و پُر بار آرزو می‌کنم. اما اجازه بدهید بپرسم نگران سرنوشت آثارتان در غیاب خودتان نیستید؟ آن همه شعر و نوشته و خاطره و نامه و . . . را چه کسی یا چه نهادی جمع و جور خواهد کرد؟ آیا پس از مرگ - در این جهان پرشتاب و پرمشغله - آثار شاعرانی که از میان ما می‌روند دچار غبار زمان و فراموشی و بی‌اعتنائی نخواهند شد؟

ژاله اصفهانی: بایگانی شاعر متن سراسر زندگی اوست. نشانگر و نتیجه‌ی کارهایی است که انجام داده. تا زمانی که زنده است شخصا آن را نگهداری می‌کند. اما وقتی رفت، این کار شاید وظیفه‌ی دیگران است. ژاله که روزگارش در مهاجرت‌ها و جا به جا شدن‌ها به سر آمده، از کدام دیگران می‌تواند انتظار داشته باشد؟ دوبار نوشته‌ها و آثارش به‌دست خویشان بیمناک او به آتش کشیده شده: نوشته‌های نوجوانی او را در اصفهان پس از سال ۱۳۲۶ - مهاجرت اول، و آثار جوانی‌اش پس از ۱۳۶۲ و مهاجرت دوم.

در سال ۱۳۶۰ که با امید و اشتیاق می‌خواست به ایران برگردد، بخشی از بایگانی خود را به تاجیکستان و به انستیتوی زبان و ادبیات به نام رودکی فرستاد که آن‌ها به‌خوبی نگهداری کردند. دوپست کیلو عزیزترین کتاب و نوشته‌هایش را با پست به ایران فرستاد. متن تز دکتری او «پیرامون زندگی و آثار ملك الشعراى بهار» به زبان فارسی جزو همان بسته‌های پستی بود (ترجمه‌ی روسی آن در لندن موجود است) در پست‌خانه‌ی تهران گفتند بسته‌ها به اوین فرستاده شده است!

در سال ۱۳۷۹ ژاله از لندن به مسکو رفت تا تکلیف بایگانی و همچنین کتابخانه‌اش را، که شامل دو هزار جلد کتاب، يك سوم آن کتاب‌های موشح بود، معین کند. بخشی را به نویسندگان و دوستان ایرانی و تاجیک داد، بخشی را به آذربایجان فرستاد، و قسمت مهم آن را، که کتاب‌های موشح جزو آن بود، به کتابخانه‌ی «لنین» که بعداً «کتابخانه‌ی دولتی روسیه» نام گرفت اهدا کرد. از سوی آن کتابخانه نامی ستایش آمیزی دریافت کرد، با تعهد به این که کتابخانه‌ی ژاله را به‌عنوان هدیه‌ی يك شاعر ایرانی، در میان ۴۳ میلیون کتاب خود، نگهداری خواهد کرد.

ژاله همیشه آرزو داشت بایگانی و کتابخانه‌اش را به کتابخانه‌ی دانشگاه اصفهان بفرستد، اما نتوانست.

اينك اوست و يك كتابخانه‌ي كوچك با كتاب‌هاي موشح شاعران معاصر، و دست نوشته‌هاي گذشته‌اش: انبوه - انبوه دست نوشته، برگه‌هاي زرد شده‌ي چهل پنجاه سال پيش مثلا: «شعر نو چيست» و «شعر نو در ايران و افغانستان و تاجيكستان»، پيش‌نويس‌ها در باره‌ي «زندگي و آثار ملك‌الشعراي بهار» و اسناد و مدارك فراوان، «عارف قزويني شعر و سرود مبارزش»، «نيما يوشيج - پدر شعر نو» (ترجمه‌ي روسي آن موجود است)، «سيمای شيرين از خسرو و شيرين نظامي» (ليسانس)، «ترجمه‌هاي فارسي هزار بيت از شاعران ترك زبان»، «منظومه‌ها و درام‌ها و موسيقي‌ها كه بر آن‌ها نوشته شده»، يك صندوق نامه‌هاي شاعران و نويسندگان، در ۲۰ يا ۳۰ سال اخير، با برخي از پاسخ‌ها و عكس‌ها، و نوشته‌ها و سخنراني‌ها در باره‌ي شاعران معاصرمان و ...

ماني: شما چه تدبيري براي آرشيو و انتشار آثارتان چيده‌ايد؟

ژاله اصفهاني: چه تدبيري؟

ماني: آيا كارهاي تازه و منتشر نشده‌ي داريد؟ در دست انتشار چه داريد؟

ژاله اصفهاني: با وجود اين‌كه در هفت سال اخير مشغول پرستاري همسرم هستم و كمتر وقت و فرصت دارم كه حتا با خودم باشم، نه شعر رهايم مي‌كند، نه من دل از آن بر مي‌گيرم. دفتري از شعرهاي تازه و سروده‌هاي فراموش شده‌ام را با نام «دار و ندار» حاضر کرده‌ام كه اميد است به زودي چاپ شود.  
و اما دلم مي‌خواست شاعري‌ام از امروز آغاز مي‌شد.

لندن - فوريه ۲۰۰۲